

هوش معنوی و تأثیر آن بر سلامت روانی منابع انسانی سازمان

عباس شفیع*^{*}

چکیده

این پژوهش در پی پاسخگویی به این سؤال انجام شد که: «هوش معنوی چه تأثیری بر سلامت روانی منابع انسانی و رهبری در سازمان دارد؟» بدین منظور با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی مفهوم هوش معنوی، اصول، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های آن بررسی شد؛ سپس رابطه آن با سلامت روانی منابع انسانی و رهبری مورد توجه قرار گرفت؛ بعضی از دستاوردهای این پژوهش عبارت بود از: ۱. بررسی بعضی از روش‌های تقویت هوش معنوی؛ ۲. معلوم ساختن تأثیر مستقیم «هوش معنوی» بر «سلامت روانی» منابع انسانی و ۳. ارائه راهکارهایی برای رهبران و مدیران در برنامه راهبردی سازمان» و در نتیجه «ارتقای سلامت روانی منابع انسانی».

واژه‌های کلیدی: هوش، هوش معنوی، سلامت روانی، منابع انسانی، رهبری، تعالی‌بخشی معنوی

مقدمه

برای انتخابی درست از میان گزینه‌های موجود در زندگی و تشخیص راه درست از غلط، ابزاری نیاز است که مهم‌ترین آن «هوش معنوی» است؛ بدیهی است که با این هوش انسان دچار تشویش نمی‌شود و در دوراهی‌های زندگی فردی و اجتماعی می‌تواند راه درست را از راه نادرست پیدا کند و نور واقعی را از بین نورهای ضعیف و قوی که انسان را به بیراهه می‌برند؛ بیابد و به سرانجام مقصود برسد.

هوش معنوی (SQ) را می‌توان همان توانایی دانست که ما را قادر می‌سازد تا به رؤیاهای معنوی و اخلاقی دست یابیم و در این مسیر حرکت کنیم. این هوش زمینه تمام آن چیزهایی است که ما به آنها معتقدیم و نقش باورها، هنجارها، عقاید و ارزش‌ها را در فعالیت‌هایی که بر عهده می‌گیریم، دربر می‌گیرد. هوشی که به واسطه آن سؤال‌سازی در ارتباط با مسائل اساسی و مهم در زندگی مان ایجاد می‌کند و به وسیله آن در زندگی خود تغییراتی را به وجود می‌آوریم (جونج، ۱۹۳۸).

درواقع، با استفاده از هوش معنوی است که به حل مشکلات با توجه به جایگاه، معنا و ارزش آن مشکلات می‌پردازیم. هوشی که توسط آن به کارها و فعالیت‌هایمان معنا و مفهوم بخشیده و با استفاده از آن بر معنای عملکردمان آگاه می‌شویم و درمی‌یابیم که کدام یک از اعمال و رفتارهایمان از اعتبار بیشتری برخوردارند و کدام مسیر در زندگی مان بالاتر و عالی‌تر است، تا آن را الگو و اسوه زندگی خود سازیم.

بیان مسئله

هوش معنوی از روابط فیزیکی و شناختی فرد با محیط پیرامون خود فراتر می‌رود و وارد حیطه شهودی و متعالی دیدگاه فرد به زندگی می‌گردد و همین مسئله پاسخ به سؤالاتی همچون «من کیستم؟»، «چرا اینجا هستم؟» و «چه چیزی مهم است؟» را برای انسان روشن می‌سازد تا فرد در نهایت بتواند با کشف منابع پنهان عشق و لذت که به گونه‌ای نهفته در زندگی آشفته و پراسترس روزمره است، به خود و دیگران کمک نماید (لیچفیلد، ۱۹۹۹).

مطالعات نشان می‌دهد که امروزه بیماری‌های روحی و روانی در میان انسان‌ها شیوع دارد و روزبه‌روز شاهد افزایش استرس میان افراد هستیم. شاهد و گواه این مطالب، افزایش مصرف داروهای آرام‌بخش است که مصرف آنها نسبت به گذشته رشد فزاینده‌ای پیدا کرده است. این موضوع نشان‌دهنده‌ی خلأ معنوی در عموم مردم و به‌ویژه در میان منابع انسانی در سازمان است که اگر بتوان هوش معنوی را در آنان بالا برد، به این مهم کمک زیادی می‌شود.

این امر برای رهبری نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است. تأثیر هوش معنوی بر رهبری و منابع انسانی و تبیین جایگاه آن در این حوزه از دغدغه‌های محققان بوده و هست؛ از این رو، مسئله اصلی این است که میزان تأثیرگذاری هوش معنوی در سلامت روانی رهبران و کارکنان چگونه است و رهبران در سازمان به چه صورت می‌توانند روح حاکم بر کار کارکنان را تعالی معنوی بخشند؟

رهبران و مدیران در پی آنند تا مجدداً کارکنان خود را با فطرت خود پیوند زنند و آنان را ترغیب به امور معنوی و یا معناگرا بنمایند. همین امر باعث شکل‌گیری مفهومی به نام معنویت در کار شده است؛ از این رو، معنویت در کار می‌تواند به عنوان تنها داروی درمانی برای بیماری مدیریت مدرن^۱ باشد (آدمینو ریگو و ایکنگ، ۲۰۰۸).

پرسش‌های پژوهش

سؤال اصلی در این تحقیق این است که آیا هوش معنوی بر سلامت روانی منابع انسانی در سازمان مؤثر است؟

بدیهی است که پرسش‌های فرعی، مشتمل بر موارد زیر خواهد بود:

الف) تأثیر هوش معنوی بر سلامت روانی کارکنان چگونه است؟

ب) هوش معنوی چه تأثیری بر رهبری و سلامت روانی آن دارد؟

روش‌شناسی پژوهش

در این مقاله، به منظور بررسی تأثیر هوش معنوی بر سلامت روانی رهبران و کارکنان و به منظور پاسخ به پرسش‌های پژوهش، مطالعه با روشی توصیفی - تحلیلی انجام گرفت و در گردآوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای و برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش تحلیلی بهره گرفته شد؛ لازم به ذکر است که به منظور تحلیل داده‌های پژوهشی با رویکرد دینی از روش مرسوم تحلیل داده‌ها در بهره‌گیری از رهیافت‌های اسلامی که شبیه تحلیل محتواست، استفاده شده است.

مفهوم هوش

در مورد مفهوم هوش، روان‌شناسان به دو گروه تقسیم شده‌اند: گروه اول، بر این اعتقادند که هوش از یک استعداد کلی و واحد تشکیل می‌شود، و گروه دوم، معتقدند که انواع مختلفی از

1. Illness of Modern Management

2. Armenio Rego, A. & E. Cunha, M.

هوش وجود دارد. آنچه تعریف دقیق از هوش را دچار مناقشه می‌کند، آن است که هوش یک مفهوم انتزاعی است و در واقع، هیچ‌گونه پایه محسوس، عینی و فیزیکی ندارد. هوش، یک برجسب کلی برای گروهی از فرایندهاست که از رفتارها و پاسخ‌های آشکار افراد استنباط می‌شود (گنجی، ۱۳۸۶).

از نظر فیزیولوژی، هوش پدیده‌ای است که در اثر فعالیت یاخته‌های قشر خارجی مغز (کورتکس) آشکار می‌گردد و از نظر روانی، نقش انطباق و سازگاری موجود زنده با شرایط محیطی و زیستی را بر عهده دارد (عظیمی، بی‌تا، ص ۲۵).

به عقیده ترستون^۱، هوش از هفت استعداد ذهنی بنیادی و مستقل از یکدیگر تشکیل می‌شود که بدین قرارند: کلامی، سیالی کلامی، استعداد عددی، استعداد تجسم فضایی، حافظه تداعی، سرعت ادراک و استدلال. گیلفورد^۲، این تعداد را افزایش داده و اظهار داشته است که هوش، دست‌کم از ۱۲۰ عامل تشکیل می‌شود.

دیوید وکسلر^۳، از معروف‌ترین کسانی است که تعریف نافذی از هوش ارائه نموده است؛ از نظر وی، هوش عبارت است از توانایی کلی و جامع در فرد که باعث تفکر منطقی، فعالیت هدفمند و سازگاری با محیط می‌شود. در نظر وی، هوش یک توانایی جامع است؛ یعنی مرکب از عناصر یا اجزایی است که به‌طور کامل مستقل از هم نیستند و نشانه هوشمندی فرد آن است که می‌تواند به صورت منطقی بیندیشد و اعمال برخاسته از هوش او اعمالی هدفدارند و توانایی هوش به فرد این امکان را می‌دهد که خود را با شرایط محیط انطباق دهد (اسماعیلی، ۱۳۸۶).

آلفرد بینه^۴، روان‌شناس فرانسوی می‌گوید: هوش آن چیزی است که آزمون‌های هوش آن را می‌سنجد و باعث می‌شود تا افراد عقب‌مانده ذهنی از افراد طبیعی و باهوش متمایز شوند (میلانی‌فر، ۱۳۸۳).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، عمده این تعاریف به سه گروه عملی، تحلیلی و کاربردی تقسیم می‌شوند که به ترتیب نتیجه عملی هوشمندی در زندگی، تجزیه عوامل تشکیل دهنده هوش و سنجش از طریق آزمودنی‌های هوشی را مدّ نظر قرار می‌دهند. با توجه به این مطالب برای داشتن تعریف تقریباً کاملی از هوش باید این سه جنبه در مدّ نظر قرار گیرند:

- توانایی و استعداد کافی برای یادگیری و درک امور؛
- هماهنگی و سازش با محیط؛

1. Thurston

2. Guilford

3. Wechsler

4. Binet

- بهره‌برداری از تجربیات گذشته، به کار بردن قضاوت و استدلال و پیدا کردن راه‌حل منطقی در مواجهه شدن با مشکلات (میلانی فر، ۱۳۸۳).

هوش رفتار حل مسئله سازگاران‌های است که در راستای تسهیل اهداف کاربردی و رشد سازگاران‌ها جهت‌گیری شده است. رفتار سازگاران‌ها، شباهت اهداف متعددی را که باعث تعارض درونی می‌شوند، کاهش می‌دهد. این مفهوم هوش، مبتنی بر گزاره‌ای است که فرایند حرکت به سوی اهداف، انجام راهبردهایی را برای غلبه بر موانع و حل مسئله ضروری می‌سازد (ایمونز، ۱۹۹۹؛ استرنبرگ،^۱ ۱۹۹۷؛ نقل از: نازل، ۲۰۰۴).

گاردنر^۲ هوش را مجموعه توانایی‌هایی می‌داند که برای حل مسئله و ایجاد محصولات جدیدی که در یک فرهنگ ارزشمند تلقی می‌شوند، به کار می‌رود. از نظر وی، انواع نه‌گانه هوش عبارت‌اند از: هوش زبانی، موسیقایی، منطقی-ریاضی، فضایی، بدنی-حرکتی، هوش‌های فردی (که شامل هوش درون‌فردی و بین‌فردی می‌شود)، هوش طبیعتی و هوش وجودی که شامل ظرفیت مطرح کردن سؤالات وجودی است (آمرام، ۲۰۰۵).

مفهوم تحلیلی غرب^۳ از هوش، بیشتر شناختی است و شامل پردازش اطلاعات می‌شود؛ در حالی که رویکرد ترکیبی شرق^۴ نسبت به هوش، مؤلفه‌های گوناگون عملکرد و تجربه انسان؛ از جمله شناخت، شهود و هیجان را در یک ارتباط کامل^۵ (یکپارچه) دربر می‌گیرد (نازل، ۲۰۰۴).

در مجموع، هوش عموماً باعث سازگاری فرد با محیط می‌شود و روش‌های مقابله با مسائل و مشکلات را در اختیار او قرار می‌دهد؛ همچنین، توانایی شناخت مسئله، ارائه راه‌حل پیشنهادی برای مسائل مختلف زندگی و کشف روش‌های کارآمد حل مسائل از ویژگی‌های افراد باهوش است.

معنویت

معنویت^۶ به عنوان یکی از ابعاد انسانیت؛ شامل آگاهی و خودشناسی می‌شود. بیلوتا معتقد است که معنویت، نیاز فراتر رفتن از خود در زندگی روزمره و یکپارچه شدن با کسی غیر از خودمان است، این آگاهی ممکن است منجر به تجربه‌ای شود که فراتر از خودمان باشد (هینلز جان، ۱۹۵۵؛ جانسون، ۱۹۹۹).

1. Sternberg, R.

2. Gardner, H.

3. western analytic concept

4. eastern synthetic approach

5. integrative relation

6. spirituality

معنویت امری همگانی است و همانند هیجان، مراتب و جلوه‌های مختلفی دارد؛ ممکن است هشیار یا ناهشیار، رشد یافته یا غیر رشد یافته، سالم یا بیمارگونه، ساده یا پیچیده و مفید یا خطرناک باشد (وگان، ۲۰۰۳).

ایمونز^۱ تلاش کرد که معنویت را براساس تعریف گاردنر از هوش، در چارچوب هوش مطرح نماید. وی معتقد است که معنویت می‌تواند شکلی از هوش تلقی گردد؛ زیرا عملکرد و سازگاری فرد را پیش‌بینی می‌کند و قابلیت‌هایی را مطرح می‌کند که افراد را قادر می‌سازد تا به حل مسائل بپردازند و به اهدافشان دسترسی داشته باشند. گاردنر، سخن ایمونز را مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد است که باید جنبه‌هایی از معنویت را که مربوط به تجربه‌های پدیدارشناختی هستند (مثل تجربه تقدس یا حالات متعالی)؛ از جنبه‌های عقلانی، حل مسئله و پردازش اطلاعات جدا کرد (آمرام، ۲۰۰۵).

می‌توان علت مخالفت بعضی از محققان، همانند گاردنر، در مورد این مسئله که هوش معنوی متضمن انگیزش، تمایل،^۲ اخلاق^۳ و شخصیت است را به نگاه شناخت‌گرایانه آنان از هوش نسبت داد (نازل، ۲۰۰۴).

فریدمن و مک‌دونالد^۴ پس از مرور معانی مختلف معنویت، مؤلفه‌های مهم آن را چنین عنوان می‌نمایند:

۱. تمرکز داشتن بر معنای نهایی؛
۲. آگاهی از سطوح چندگانه هوشیاری^۵ و رشد آنها؛
۳. اعتقاد به ارزشمندی و مقدس بودن زندگی؛
۴. ارتقای خود^۶ به یک کل بزرگ‌تر^۷ (آمرام، ۲۰۰۵).

معنویت از منظر دینی می‌تواند دربرگیرنده ارتباط با وجود متعالی، باور به غیب، باور به رشد و بالندگی انسان در راستای گذشتن از پیچ و خم‌های زندگی و تنظیم زندگی شخصی بر مبنای ارتباط با وجود متعالی و درک حضور دائمی او در هستی معنادار، سازمان‌یافته و جهت‌دار الوهی باشد؛ از این رو، معنویت راهی است که آدمی در مسیر آن به سوی الوهیت حرکت می‌کند، معنویت ایمان و باور به توحید و معاد است؛ یعنی آنچه که بدون اعتقاد به آنها زندگی بی‌معنا و عبث جلوه می‌کند و درواقع، بدون اعتقاد به توحید و معاد زندگی پوچ و

1. Emmons

2. intention

3. morality

4. Friedman, H. & McDonald, D.

5. consciousness

6. transcendence of self

7. greater whole

بی‌معناست (طباطبایی، ۱۳۶۴). این بعد وجودی انسان فطری و ذاتی است و با توجه به رشد و بالندگی انسان و با انجام تمرینات و مناسک دینی متحول و ارتقا می‌یابد.

هوش معنوی

ادواردز^۱ معتقد است که داشتن هوش معنوی بالا با داشتن اطلاعاتی در مورد هوش معنوی متفاوت است. این تمایز فاصله میان دانش عملی و دانش نظری را مطرح می‌کند؛ بنابراین، نباید داشتن دانش وسیع در مورد مسائل معنوی و تمرین‌های آنها را هم‌ردیف دستیابی به هوش معنوی از طریق عبادت و تعمق برای حل مسائل اخلاقی دانست و می‌توان گفت که برای بهره‌مندی مؤثر از معنویت، داشتن توأمان دانش نظری و عملی لازم است. هرچند که تحقیقات زیادی در حیطه رشد و تحول هوش معنوی صورت نگرفته است و نیازمند تحقیقات تجربی - کیفی است، ولی می‌توان اظهار داشت که استعداد این هوش در افراد مختلف، متفاوت است و در اثر برخورد با محیط‌های غنی که سؤالات معنوی را برمی‌انگیزاند، به تدریج تحول یافته و شکل می‌گیرد. به نظر می‌رسد که سن و جنسیت نیز در هوش معنوی اثرگذار باشند. یونگ معتقد است که در بسیاری از افراد پس از ۳۵ سالگی تغییرات عمده‌ای در ناخودآگاه آنها صورت می‌گیرد که ممکن است در روند معنویت و هوش معنوی تأثیرگذار باشند؛ همچنین؛ بعضی از محققان (از جمله یونگ)، معتقدند که در زنان این تحول متفاوت از مردان صورت می‌گیرد.

براساس تعریف هوش معنوی، ممکن است امری شناختی - انگیزشی باشد که مجموعه‌ای از مهارت‌های سازگاری و منابعی را که حل مسئله و دستیابی به هدف را تسهیل می‌کنند، معرفی می‌نماید (سیسک، ۲۰۰۲). هوش معنوی، انجام سازگاران و کاربردی موارد یادشده در موقعیت‌های خاص و زندگی روزمره است (نازل، ۲۰۰۴).

به نظر می‌رسد که هوش معنوی از روابط فیزیکی و شناختی فرد با محیط پیرامون خود فراتر رفته و وارد حیطه شهودی و متعالی دیدگاه فرد به زندگی خود می‌گردد. این دیدگاه شامل همه رویدادها و تجارب فرد می‌شود که تحت تأثیر یک نگاه کلی قرار گرفته‌اند. فرد می‌تواند از این هوش برای چارچوب‌دهی و تفسیر مجدد تجارب خود بهره‌گیرد. این فرایند قادر است تا از لحاظ پدیدارشناختی به رویدادها و تجارب فرد معنا و ارزش شخصی بیشتری بدهد (نازل، ۲۰۰۴).

1. Edwards

2. Sisk

هوش معنوی با زندگی درونی ذهن و نفس^۱ و ارتباط آن با جهان رابطه دارد و ظرفیت فهم عمیق سؤالات وجودی و بینش نسبت به سطوح چندگانه هوشیاری را شامل می‌شود. آگاهی از نفس، به عنوان زمینه و بستر نیروی زندگی تکاملی خلاق^۲ را دربر می‌گیرد. هوش معنوی به شکل هوشیاری ظاهر می‌شود و به شکل آگاهی همیشه در حال رشد ماده، زندگی، بدن، ذهن، نفس و روح درمی‌آید؛ بنابراین، هوش معنوی چیزی بیش از توانایی ذهنی فردی است و فرد را به ماورای فرد^۳ و به روح مرتبط می‌کند. افزون بر این، هوش معنوی فراتر از رشد روان‌شناختی متعارف است. بدین جهت خودآگاهی؛ شامل آگاهی از رابطه با موجود متعالی، افراد دیگر، زمین و همه موجودات می‌شود (وگان، ۲۰۰۳).

آرام معتقد است که هوش معنوی شامل حس معنا و داشتن مأموریت در زندگی، حس تقدس در زندگی، درک متعادل از ارزش ماده و معتقد به بهتر شدن دنیا می‌شود (آرام، ۲۰۰۵). هوش معنوی برای حل مشکلات و مسائل مربوط به معنای زندگی و ارزش‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و سؤال‌هایی؛ همانند «آیا شغل من باعث تکامل من در زندگی می‌شود؟» و یا «آیا من در شادی و آرامش روانی مردم سهم هستم؟» را در ذهن ایجاد می‌کند (ویگلزورث، ۲۰۰۴؛ نقل از: سهرابی، ۱۳۸۵).

در واقع، این هوش بیشتر مربوط به پرسیدن است تا پاسخ دادن؛ بدین معنا که فرد سؤالات بیشتری را در مورد خود، زندگی و جهان پیرامونش مطرح می‌کند (مک‌مولن، ۲۰۰۳۵). همچنین، قابل ذکر است که سؤال‌های جدی در مورد اینکه از کجا آمده‌ایم، به کجا می‌رویم و هدف اصلی زندگی چیست، از نمودهای هوش معنوی هستند.

اصول مهم هوش معنوی

سانتوس^۴ معتقد است که هوش معنوی در مورد ارتباط با آفریننده جهان است. وی این هوش را توانایی شناخت اصول زندگی (قوانین طبیعی و معنوی) و بنا نهادن زندگی براساس این قوانین تعریف کرده است. وی اصول زیر را برای هوش معنوی عنوان کرده است:

۱. شناخت و تصدیق هوش معنوی؛ یعنی باور داشتن به این مسئله که ما موجوداتی معنوی هستیم و زندگی جسمانی (در این جهان) موقتی است.

1. spirit

3. transpersonal

5. McMullen

2. creative life force of evolution

4. Wigglesworth, C.

6. Santos, E. S.

۲. بازشناسی و باور یک موجود معنوی برتر (یعنی خداوند).
۳. اگر خالقی هست و ما مخلوق هستیم، باید کتاب راهنمایی هم وجود داشته باشد.
۴. لزوم شناسایی هدف زندگی (وجود چیزی که انسان را فرامی خواند) و پذیرفتن این نکته که از نظر ژنتیکی بعضی از توانایی‌ها کدگذاری شده‌اند.
۵. شناختن جایگاه خود در نزد خداوند (شخصیت فرد بازتاب فهم وی از خداوند است).
۶. شناخت اصول زندگی و پذیرفتن این امر که برای داشتن زندگی موفق باید سبک زندگی و تصمیمات خود را مطابق این اصول شکل داد (ساتوس، ۲۰۰۶).

ویژگی‌های هوش معنوی

برخی بر این باورند که برای هوش معنوی می‌توان ویژگی‌هایی را ذکر نمود که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف) هوش معنوی نوعی هوش غایی^۱ است که مسائل معنایی و ارزشی را به ما نشان می‌دهد و مسائل مرتبط با آن را برای ما حل می‌کند. هوشی است که اعمال و رفتار ما را در گستره‌های وسیع از نظر بافت معنایی جای و معنادار بودن یک مرحله از زندگی مان را نسبت به مرحله دیگر مورد بررسی قرار می‌دهد (زهر و مارشال، ۲۰۰۰).

ب) هوش معنوی ممکن است در قالب ملاک‌های زیر مشاهده شود: صداقت، دلسوزی، توجه به تمام سطوح هوشیاری، همدردی متقابل، وجود حسی مبنی بر اینکه نقش مهمی در یک کل وسیع‌تر دارد، بخشش و خیرخواهی معنوی و عملی، در جستجوی سازگاری و هم‌سطح شدن با طبیعت و کل هستی، راحت بودن در تنهایی بدون داشتن احساس تنهایی.

ج) افرادی که هوش معنوی بالایی دارند، ظرفیت تعالی و تمایل بالایی نسبت به هوشیاری دارند. آنان این ظرفیت را دارند که بخشی از فعالیت‌های روزانه خود را به اعمال روحانی و معنوی اختصاص بدهند و فضایی؛ مانند بخشش، سپاسگزاری، فروتنی، دلسوزی را از خود نشان دهند.

هوش معنوی، ذهن را روشن و روان انسان را با بستر زیربنایی وجود^۳ مرتبط می‌سازد؛ این هوش به فرد کمک می‌کند تا واقعیت را از خیال^۴ (خطای حسی) تشخیص دهد. این مفهوم در فرهنگ‌های مختلف به عنوان عشق، خردمندی^۵ و خدمت مطرح است (وگان، ۲۰۰۳).

1. Ultimate

2. Zohar & Marshall

3. underlying ground of being

4. illusion

5. wisdom

بعضی از ویژگی‌های فردی که برای بهره‌گیری از هوش معنوی مفید هستند؛ عبارت‌اند از: خردمندی، تمامیت (کامل بودن)، دلسوزی (مک‌مولن، ۲۰۰۳)، دیدگاه کل‌نگر داشتن، درستی و صحت، ذهن باز داشتن و انعطاف‌پذیری (زهر و مارشال ۲۰۰۰). این ویژگی‌ها روش‌های متفاوتی را برای دانستن از طریق روش‌های غیر زبانی و غیر منطقی؛ مانند رویا، شهود و تجربه عرفانی جهت دستیابی به سطوح عمیق‌تر معنا ارائه می‌کنند (دسلوریرس،^۱ ۲۰۰۰؛ نقل از: نازل، ۲۰۰۴).

ویژگی‌هایی که لازمه هوش معنوی هستند، احتمالاً در کنار توانایی‌ها و فعالیت‌های دیگری قرار دارند که عبارت‌اند از: دعا کردن، تعمق، رؤیاهای و تحلیل آنها، باورها و ارزش‌های دینی و معنوی، شناخت و مهارت در فهم و تفسیر مفاهیم مقدس و توانایی داشتن حالات فراروندگی؛ به عنوان مثال، بعضی از حقایق قدیمی (همانند آزار نرساندن) که فضایل اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهند، ممکن است به عنوان روش‌هایی برای تقویت هوش معنوی مطرح باشند. همچنین، مسائل معنوی ممکن است شامل مواردی از قبیل تفکر در مورد سؤالات وجودی مانند وجود زندگی پس از مرگ، جستجوی معنا در زندگی، علاقه‌مندی به عبادت و تعمق مؤثر، رشد حس هدفمندی زندگی، رشد رابطه با خود، هماهنگی با قدرت برتر و نقش آن در زندگی خود باشد (نازل، ۲۰۰۴).

نوبل^۲ و وگان معتقدند، مؤلفه‌های هشت‌گانه‌ای که نشان‌دهنده هوش معنوی رشد یافته هستند؛ عبارت‌اند از: درستی و صراحت، تمامیت، تواضع، مهربانی، سخاوت، تحمل، مقاومت و پایداری و تمایل به برطرف کردن نیازهای دیگران (نازل، ۲۰۰۴).

مؤلفه‌های هوش معنوی

از نظر امنز (۲۰۰۰) هوش معنوی کاربرد انطباقی اطلاعات معنوی برای حل مسائل و فرایند دستیابی به هدف است. وی پنج مؤلفه را برای هوش معنوی پیشنهاد کرده است:

۱. ظرفیت تعالی، گذشتن از دنیای جسمانی، مادی و متعالی کردن آن؛
۲. توانایی ورود به حالت‌های معنوی از هوشیاری؛
۳. توانایی آراستن فعالیت‌ها، حوادث و روابط زندگی روزانه با احساس تقدس؛
۴. توانایی استفاده از منابع معنوی در جهت حل مسائل زندگی؛
۵. ظرفیت درگیری در رفتار فضیلت‌مآبانه (بخشش، سپاسگزاری، فروتنی، احساس شفقت و...).

مک مولن (۲۰۰۳) معتقد است که ارزش‌هایی؛ مانند شجاعت،^۱ یکپارچگی، شهود^۲ و دلسوزی^۳ از مؤلفه‌های هوش معنوی هستند. همچنین، وی معتقد است که بین بصیرت و هوش معنوی رابطه وجود دارد و در مقابل، استرس ضد شهود است. وی یکی از راه‌های افزایش بصیرت را توجه آرامش‌بخش عنوان می‌کند. از نظر مولن، نگرانی تلاش فزاینده و نافرجامی است که به دلیل تأخیر در تصمیم‌گیری روی می‌دهد.

بروس لیچفیلد^۴ مشخصات هوش معنوی را چنین مطرح می‌کند:

۱. آگاهی از تفاوت؛

۲. شگفتی، حس ماوراءالطبیعه و تقدس؛

۳. حکمت و خرد؛

۴. آگاهی و دوراندیشی، توان گوش دادن (ساکت بودن و به ندای خداوند گوش دادن)؛

۵. آرام بودن در هنگام آشفتگی و تناقض و دوگانگی؛

۶. تعهد، فداکاری و ایمان.

کینگ، در الگوی سنجش هوش معنوی که در سال ۲۰۰۸م. ارائه کرد؛ اظهار داشت که هوش معنوی مجموعه‌ای از توانایی‌های ذهنی منعطف است که بر جنبه‌های غیر ذهنی و متعالی از واقعیت مبتنی است و با ماهیت وجودی یک فرد، معناداری شخصی، تعالی و حالت گسترش یافته معناداری پیوند دارد.

مؤلفه‌های هوش معنوی از نظر کینگ (۲۰۰۸) بدین ترتیب است:

۱. **تفکر وجودی انتقادی:** توانایی برای انتقادی اندیشیدن راجع به موضوعاتی؛ مانند معناداری، هدف، وجود فراتر از وجود (واقعیت، مرگ و هستی)، توانایی برای رویارویی با استنتاج‌ها یا فلسفه‌های اصیل موجود و همچنین، توانایی برای اندیشیدن راجع به موضوعات غیر وجودی از یک دیدگاه وجودی؛

۲. **نتیجه معناداری شخصی:** توانایی هدایت معناداری شخصی و اهداف در همه تجربیات مادی و فیزیکی، دربرگیرنده توانایی خلق هدف برای زندگی؛

۳. **هوشیاری متعالی:** برای شناخت ابعاد و قابلیت‌های متعالی از خود (تحول درونی و بیرونی) از دیگران و جهان مادی (کل‌نگری و غیر مادی‌گرایانه)؛

۴. **گسترش حالت هوشیاری:** توانایی برای ورود به مراحل سطح بالای معنوی؛ مانند هوشیاری، شعور کیهانی، اتحاد، وحدت و یکپارچگی.

1. courage

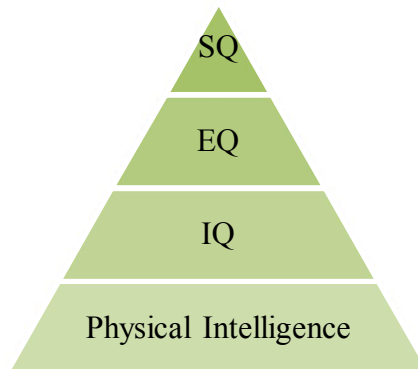
2. intuition

3. compassion

4. Bruce Litchfield

مقایسه هوش معنوی با هوش‌های دیگر

ویگلزورث چهار هوش بدنی، شناختی، هیجانی و معنوی را براساس ترتیب رشد آنها، به شکل هرمی مطرح نموده است. الگوی ویگلزورث در شکل شماره ۱ نشان داده شده است. الگوی مورد نظر، براساس این دیدگاه است که کودکان ابتدا بر بدن خود کنترل پیدا می‌کنند (هوش بدنی^۱)، سپس مهارت‌های زبانی و مفهومی (هوشبهر)^۲ خود را گسترش می‌دهند. این هوش در فعالیت‌های مدرسه‌ای کودک مطرح است. هوش هیجانی^۳ برای بسیاری از افراد هنگامی مطرح می‌گردد که علاقه‌مند به گسترش روابط خود با دیگران باشند. در انتها، هوش معنوی زمانی خودنمایی می‌کند که فرد به دنبال معنای^۴ مسائل می‌گردد و سؤالاتی مانند: «آیا این، همه آن چیزی است که وجود دارد؟»^۵ را مطرح می‌نماید.



شکل ۱: رابطه هوش‌ها (ویگلزورث، ۲۰۰۴)

مک‌هاوک^۶ معتقد است که هوش معنوی به نسبت آموزش غیر دینی و دانش واقع‌بینانه، با شهود، نگرش و خردمندی رابطه نزدیک‌تری دارد و نیز ماهیت غیر اختصاصی و کل‌نگر آن و استفاده از نمادگرایی، ادراک فرد را گسترش می‌دهد و آن را عمق می‌بخشد. این امر به غنی‌سازی روابط و بهبود کار روزمره کمک می‌کند؛ افزون بر این، حرکت به سمت خودشکوفایی و رشد معنوی بیشتر به هوش معنوی مربوط می‌شود تا به نیاز به کنترل خود و پایبند آیین و رسوم بودن. به نظر می‌رسد، افرادی که هوش معنوی یکپارچه دارند، ممکن است سبک زندگی متفاوتی داشته باشند (نازل، ۲۰۰۴).

1. physical intelligence
3. EQ (emotional intelligence)
5. is this all there is?

2. IQ
4. meaning
6. McHavec

لیچفیلد^۱ شباهت‌های هوش‌های مختلف (هوش‌های گاردنر) را چنین عنوان می‌کند:

۱. وجود لایه‌های همپوشی بین همه هوش‌ها؛

۲. تفاوت هر یک از هوش‌ها در افراد مختلف؛

۳. قابل رشد بودن هوش‌ها.

لیچفیلد سه تفاوت عمده را میان هوش معنوی و دیگر هوش‌ها برشمرده است؛ از نظر

وی هوش معنوی:

- انحصاراً با دیگران سروکار دارد؛

- همه سطوح دیگر (هوش‌های دیگر) را دربر می‌گیرد؛

- ارزیابی آن احتمالاً ذهنی‌تر از سایر هوش‌هاست.

دیدگاه مک‌هاوک (۲۰۰۲؛ نقل از: نازل، ۲۰۰۴) در مورد تفاوت هوش معنوی و هوش

متعارف^۲ (عمومی) در جدول شماره ۱ نشان داده شده است.

جدول ۱: مقایسه هوش معنوی و هوش متعارف (مک‌هاوک، ۲۰۰۲)

هوش معنوی	هوش متعارف
غیر اختصاصی ^۳	اختصاصی
نمادین ^۴	معنایی ^۳
متحدکننده ^۵	تمایزکننده
شکوفاکنده	کنترل‌کننده
خود ^۹	خود ^۴
کیفی	کمی
معنوی	مادی ^۵
شهود ^{۱۰}	عقل

رشد هوش معنوی

به نظر می‌رسد اگر تعاریف هوش معنوی، روش‌های مختلف دانستن را دربر نگیرند، ناقص هستند. در بررسی اخیر رابرت فورمن، افرادی که دارای سنین مختلفی بودند، معنویت را

1. Litchfield, B.

3. semantic

5. temporal

7. symbolic

9. self-actualisation

2. traditional

4. self-control

6. non-specific

8. unify

10. intuition

مفهومی تجربه‌ای^۱ می‌دانستند تا فراعقلی^۲. تمرین‌های تأملی؛ مانند مراقبه، به این دلیل که وابسته به آشنایی با سه روش متمایز دانستن است، برای پالایش هوش معنوی مناسب به نظر می‌رسد. سه روش دانستن عبارت‌اند از: حسی^۳، عقلی^۴ و تأملی^۵. به نظر می‌رسد که این سه روش دانستن، بخش جدایی‌ناپذیری از هوش معنوی هستند که بعضی از افراد نشان می‌دهند (وگان، ۲۰۰۳).

آگاهی هوشیارانه و سازگاری با وقایع و تجارب زندگی و پرورش خودآگاهی؛ از جمله عوامل اصلی رشد هوش معنوی تلقی می‌شوند. علاوه بر این، بعضی از روش‌ها، راهبردها و تمرین‌ها برای رشد آن مفید تلقی می‌شوند؛ مثلاً وگان معتقد است که هوش معنوی از طریق افزایش وسعت نظر و گشودگی و داشتن نقطه‌نظرهای مختلف، حساسیت زیاد نسبت به تجارب و واقعیاتی نظیر حالت تعالی^۶ (ماورائی) و موضوع‌های معنوی، فهم عمیق‌تر نمادها و بازنمایی افسانه‌ها و الگوهای ناهوشیار کشف‌نشده، افزایش می‌یابد (نازل، ۲۰۰۴).

هوش معنوی را می‌توان با تمرین‌های مختلف توجه، تغییر هیجان‌ات و تقویت کردن رفتارهای اخلاقی افزایش داد. این تمرین‌ها منحصراً متعلق به یک دین خاص یا آموزش معنوی خاص نیستند. گرچه هوش معنوی با رشد شناختی، هیجانی یا اخلاقی مرتبط است، ولی نمی‌توان آن را با هیچ‌یک از آنها برابر دانست.

بلوغ معنوی به عنوان یکی از جلوه‌های هوش معنوی؛ شامل درجه‌ای از بلوغ هیجانی و بلوغ اخلاقی^۷ (روحیه اخلاقی) و رفتار اخلاقی^۸ است و خردمندی و دلسوزی برای دیگران را صرف نظر از جنس، قومیت، سن یا نژاد دربر می‌گیرد. می‌توان گفت که بلوغ معنوی دید عمیق و گسترده‌ای است که با آگاهی همراه است و شامل ارتباط زندگی درونی ذهن با زندگی بیرونی است (وگان، ۲۰۰۳).

زهر و مارشال معتقدند که هوش معنوی از طریق جستجوی معنای اصلی موقعیت‌ها، مطرح کردن «چرا» برای مسائل و تلاش برای برقراری ارتباط میان رویدادها رشد می‌کند؛ همچنین، یادگیری و بازشناسی و گوش دادن به پیام‌های شهودی راهنمایی‌کننده یا صدای درونی، متفکر بودن، بالا بردن خودآگاهی، آموختن از اشتباهات و صداقت داشتن با خود باعث افزایش هوش معنوی می‌شود (نوبل، ۲۰۰۱؛ نقل از: نازل، ۲۰۰۴).

1. experiential

2. transrational

3. sensory

4. rational

5. contemplative

6. transcendent

7. moral

8. ethical

خودآگاهی برای افزایش بلوغ معنوی ضروری است. زمانی که توجه مستقیماً متوجه درون است، فرد ممکن است تلاش کند تا به احساس‌های ذهنی و تفکرات خود توجه نماید. در ابتدا، فرد ممکن است کاملاً درگیر موضوعات شخصی شود و نتواند ذهنش را حتی برای یک لحظه خالی کند. جذبه مسائل شخصی می‌تواند در صورت تلاش فرد برای تمرکز بر آنها یا پرورش آگاهی بدون انتخاب، منحرف‌کننده باشد. آگاهی از امکان تغییر جهت ارادی توجه، می‌تواند آغازی بر فرایند کنار گذاشتن عادات فکری پیشین و الگوهای رفتاری باشد. روان‌درمانگران نیز آموزش می‌بینند تا سرگذشت دیگران را با توجه کامل و عدم دخالت خویش شاهد باشند. واضح است هنگامی که با ذهن آرام به دیگری توجه می‌کنیم، در پرتو هوش معنوی، زخم‌های قدیمی التیام می‌یابند و قلب‌ها گشوده می‌شوند. همراهی با دیگران با میانجی‌گری خاموش نیز می‌تواند اثرات درمانی داشته باشد (وگان، ۲۰۰۳)؛ از این رو، با عنایت به تمرینات مختلف به منظور رشد هوش معنوی می‌توان استرس‌های روانی را از منابع انسانی زدود و به سلامت روانی نیروی انسانی در سازمان کمک کرد.

مؤلفه‌های هوش معنوی در اسلام

در فرهنگ اصیل اسلامی به‌طور ضمنی هوش معنوی مورد توجه فراوانی قرار گرفته است. هوش معنوی یا قدرت تعقل و اندیشه در انسان، موهبتی الهی و نوری رحمانی است که پیامبر درونی انسان شمرده می‌شود و به حسب ذات مایل به خیرات، کمالات و خواستار عدل و احساس است. این هوش و توانایی ملاک تکلیف، ثواب و عقاب است و بدان، حق از باطل و خیر از شر و راه از بیراه، تمییز و به وسیله آن زشت و زیبا، کمال و پستی تشخیص داده می‌شود. عوامل مؤثر بر هوش معنوی در متون اسلامی، ایمان به خدا، تقوا و پرهیزکاری به همراه تمرینات روزمره از قبیل تدبیر در خلقت، تدبیر در آفاق و انفس، روزه‌داری، عبادت، خواندن قرآن و تدبیر صادقانه در آیات قلمداد شده است (سهرابی، ۱۳۸۵)؛ بدیهی است که این نوع از هوش می‌تواند برای رهبران الهی با تمسک به ابزار غیبی و توانمندسازی معنوی از طریق تقوا و نیایش حاصل گردد. چنانچه قرآن برای رهبرانی همچون حضرت موسی و هارون (ع) این مفهوم را با تعبیر فرقان و ضیاء گزارش می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ؛ ما به موسی و هارون فرقان (قدرت تشخیص سره از ناسره) و نور و آنچه برای پرهیزگاران یادآوری است، دادیم» (انبیاء، ۴۸). این موضوع برای حضرت ابراهیم با واژه «رشد» گزارش شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ؛ ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و به آن آگاه بودیم» (انبیاء، ۵۱).

برخی از توانایی‌ها و ویژگی‌ها؛ مانند خردمندی، خلاقیت و دلسوزی که با آگاهی معنوی رشد یافته است، منشأ دینی دارد. جامی (۱۳۸۰) براساس متون مذهبی مؤلفه‌های ذیل را برای هوش معنوی برشمرده است:

۱. مشاهده وحدت در ورای کثرت ظاهری؛
۲. تشخیص و دریافت پیام‌های معنوی از پدیده‌ها و اتفاقات؛
۳. سؤال و دریافت جواب معنوی در مورد منشأ و مبدأ هستی (مبدأ و معاد)؛
۴. تشخیص قوام هستی و روابط بین فردی بر فضیلت عدالت انسانی؛
۵. تشخیص فضیلت فراروندگی از رنج و خطا، و به‌کارگیری عفو و گذشت در روابط بین فردی؛
۶. تشخیص الگوهای معنوی و تنظیم رفتار بر مبنای الگوی معنوی؛
۷. تشخیص کرامت و ارزش فردی، و حفظ و رشد و شکوفایی آن؛
۸. تشخیص فرایند رشد معنوی و تنظیم عوامل درونی و بیرونی در جهت رشد بهینه این فرایند معنوی؛
۹. تشخیص معنای زندگی، مرگ و حوادث مربوط به حیات، نشور، مرگ و برزخ، بهشت و دوزخ روانی؛
۱۰. درک حضور خداوندی در زندگی معمولی؛
۱۱. درک زیبایی‌های هنری و طبیعی، و ایجاد حس قدردانی و تشکر؛
۱۲. داشتن ذوق عشق و عرفان که در آن، عشق به وصال منشأ دانش است نه استدلال و قیاس؛
۱۳. داشتن هوش شاعرانه که معنای نهفته در یک قطعه شعری را بفهمد؛
۱۴. هوش معنوی باعث فهم بطون آیات قرآنی می‌شود و موجب می‌گردد تا افراد کلام انبیا را راحت‌تر و با عمق بیشتر درک نمایند؛
۱۵. هوش معنوی در فهم داستان‌های متون مقدس و استنباط معنای نمادین این داستان‌ها کمک فراوانی می‌کند؛
۱۶. هوش معنوی که در قرآن در مورد صاحبان آن با صفت اولوالالباب به کار رفته است، باعث می‌شود تا افراد به جوهره حقیقت پی ببرند و از پرده‌های اوهام عبور نمایند. عوامل مؤثر در هوش معنوی که در متون اسلامی، تقوا و پرهیزگاری قلمداد شده است؛ به همراه تمرینات روزمره از قبیل تدبیر در خلقت، تدبیر در آفاق و انفس، روزه‌داری، عبادات، خواندن قرآن و تدبیر صادقانه در آیات آن می‌توانند نقش اساسی در تقویت هوش معنوی داشته باشند (غباری بناب و همکاران، ۱۳۸۶).

همچنین دیدن وحدت در کثرت یکی از بعدهای اساسی معنویت است که بدان تأکید شده است (خوارزمی، ۱۳۷۷)؛ چنانچه فخرالدین عراقی می‌گوید (عراقی، ۱۳۸۴):

آفتابی در هزاران آبگینه تافته پس به رنگ هر یکی تابی عیان انداخته
جمله یک نور است لیکن رنگ‌های مختلف اختلافی در میان این و آن انداخته

بعضی از توانایی‌ها و کیفیت‌ها؛ همانند خردمندی، خلاقیت و دلسوزی با آگاهی معنوی رشدیافته ناشی از مذهب و دینداری افراد است. به همین شکل، حقایق قدیمی (مثلاً قانون طلایی سقراط که بیان می‌دارد: «خودت را بشناس» یا عبارت بقراط که می‌گوید: «آزار مرسان»)، بعضی از ویژگی‌های اصلی افرادی را که از نظر معنوی باهوش هستند، نشان می‌دهد. بودا، مسیح، محمد(ص) و مادر ترزا؛ از جمله افراد بنامی‌اند که دارای چنین مهارت‌ها و کیفیاتی هستند و درواقع، هوش معنوی بالایی دارند (مک‌هاوک، ۲۰۰۲؛ نقل از: نازل، ۲۰۰۴).

رابطه هوش معنوی و سلامت روانی منابع انسانی در سازمان

پژوهش‌ها و بررسی‌های مختلف نشان داده‌اند که میان معنویت و هدف‌زندگی، رضایت از زندگی و سلامت، همبستگی وجود دارد (جورج و همکاران، ۲۰۰۱؛ کاس و همکاران، ۱۹۹۱؛ همچنین ر.ک: ویچ و چپیل، ۱۹۹۲؛ نقل از جورج، ۲۰۰۱) المر و همکارانش در بررسی تحقیقات انجام گرفته در مورد اثرات معنویت بر سلامت فرد، دریافتند که معنویت با بیماری کمتر و طول عمر بیشتر همراه است. افرادی که دارای جهت‌گیری معنوی هستند؛ هنگام مواجهه با جراحی، به درمان بهتر پاسخ می‌دهند و به شکل مناسب‌تری با آسیب‌دیدگی و بیماری کنار می‌آیند (ایمونز، ۲۰۰۰) و میزان افسردگی در آنها کمتر است (مک‌دونالد، ۲۰۰۳)؛ همچنین، شواهد نشان می‌دهند که تمرین‌های معنوی افزایش‌دهنده آگاهی و بینش نسبت به سطوح چندگانه هوشیاری (تعمق)^۱ هستند و بر عملکرد افراد تأثیر مثبتی دارند. این پدیده می‌تواند در بین نیروها و منابع سازمانی آثار مثبتی داشته باشد. وارنر در پژوهش خود با اندازه‌گیری میزان توجه و اجرای آزمون انعطاف‌شناختی^۲ در دو گروه آزمایشی و کنترل، نشان داد که تعمق (انجام تمرین‌های تعمق برتر یا تی‌ام)^۳، رشد ذهنی را به شکل مثبتی تحت تأثیر قرار می‌دهد. کرانسون و همکاران^۴ نیز نشان دادند که تمرین‌های

1. meditation

2. cognitive flexibility

3. Transcendental Meditation (TM)

4. Cranson R. et al

تی‌ام در یک دوره دوساله باعث بهبود نمره هوش، توانایی یادگیری و زمان واکنش در گروه آزمایشی شده است (نقل از: آمرام، ۲۰۰۵).

در تحقیقی که با عنوان «بررسی رابطه سلامت روان، هوش معنوی و افکار ناکارآمد در دانشجویان دانشگاه سیستان و بلوچستان» در سال تحصیلی ۸۸-۸۷ انجام شد و با نمونه‌ای شامل ۳۷۰ دانشجو که در آن ۱۰۸ پسر و ۲۵۵ دختر حضور داشتند و از ابزارهای مورد استفاده در پژوهش؛ چون پرسشنامه سلامت عمومی گلدبرگ، پرسشنامه افکار ناکارآمد (DAS) و پرسشنامه خودگزارشی هوش معنوی ۲۴-۵ (SISRI) بوده است و برای تحلیل نتایج، از روش همبستگی پیرسون و رگرسیون خطی به روش ورود مکرر استفاده شده است که یافته‌ها بدین شرح بود: بین هوش معنوی و سلامت روان همبستگی مثبت معنادار ($p < 0/1$) وجود دارد؛ همچنین، بین هوش معنوی و افکار ناکارآمد و بین سلامت روان و افکار ناکارآمد نیز همبستگی منفی معنادار ($p < 0/1$) وجود دارد. تحلیل رگرسیون نیز نشان داد که هم هوش معنوی و هم افکار ناکارآمد، هر یک قادر به پیش‌بینی قسمتی از واریانس سلامت روان می‌باشند.

در نتیجه‌گیری از این تحقیق می‌توان ادعا کرد که به نظر می‌رسد از طریق کنترل و اصلاح افکار ناکارآمد، و نیز از طریق پرورش هوش معنوی می‌توان سلامت روان افراد را بهبود بخشید (بخشانی، ۱۳۸۸).

در پژوهشی دیگر که با هدف مقایسه «هوش معنوی و سلامت روانی در افراد معتاد و غیر معتاد و بررسی رابطه این دو متغیر در دو گروه» توسط صدیقه معلمی، دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان انجام شده است، ۸۰ معتاد به مواد مخدر و ۸۰ فرد سالم انتخاب شدند. انتخاب افراد معتاد به شیوه نمونه‌گیری در دسترس از مراکز درمان و بازتوانی دولتی و غیر دولتی شهر زاهدان صورت گرفته و افراد غیر معتاد نیز به صورت نمونه‌گیری در دسترس از لحاظ سن و جنس با افراد معتاد یکسان انتخاب شده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان داد که بین نمره‌های هوش معنوی و سلامت روان معتادان و غیر معتادان تفاوت معناداری وجود دارد؛ به طوری که معتادان به مواد مخدر از هوش معنوی و سلامت روانی پایین‌تری نسبت به گروه عادی برخوردار بودند و همچنین، در هر دو گروه بین هوش معنوی و سلامت روان همبستگی معناداری مشاهده شد. نتایج حاکی از آن بود که سوء مصرف مواد، سلامت جسمانی و روانی افراد را به خطر می‌اندازد، افراد با هوش معنوی پایین‌تر، به احتمال بیشتری دچار سوء مصرف مواد مخدر می‌شوند؛ بدین ترتیب، این احتمال وجود دارد که بتوانیم با پرورش هوش معنوی افراد، از مبتلا شدن آنها به اعتیاد جلوگیری کنیم. یافته‌های

علمی درباره تأثیر هوش معنوی در سلامت روانی انسان‌ها نشان می‌دهد که افراد با درجات بالای هوش معنوی کمتر به انحرافات روی می‌آورند و این موضوع می‌تواند در سازمان‌ها باعث کارایی و اثربخشی سازمانی شده و استرس‌های رفتاری را بزداید؛ در نتیجه سازمان به بهبودی مطلوب دست یافته و بهره‌وری آن افزایش می‌یابد.

با عنایت به مطالعات فوق‌الذکر، می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به تأثیر هوش معنوی در سلامت روانی کارکنان لازم است که مدیران در زمینه آموزش هوش معنوی و اشاعه معنویت در سازمان‌ها، در جهت تعالی سازمانی نیروها تلاش کنند؛ از این رو، مدیران بایسته است که به رشد معنویت در سازمان اقدام کنند و در جهت تعالی بخشی معنوی و رشد هوش معنوی کارکنان تلاشی مضاعف نمایند و در این خصوص، دوره‌های آموزشی ضمن خدمت و یا کارگاه‌های آموزشی طراحی کنند و به عنوان دوره‌های لازم جهت ارتقای معنوی شغلی به اجرا گذارند.

رابطه هوش معنوی و رهبری سازمانی

هوش معنوی با رهبری رابطه تنگاتنگی دارد؛ به طوری که مطالعات نشان داده است که رهبران اثربخش از هوش معنوی بالایی برخوردارند و افزون بر این، هوش معنوی بالا به سلامت روانی رهبران کمک می‌کند. یکی از این مطالعات بررسی رابطه بین هوش معنوی و رهبری تحول‌آفرین است که فرهنگ و دیگران انجام داده‌اند.

رهبری تحول‌آفرین که در سال ۱۹۸۵ توسط بس مطرح شده، نشان داده است که مفهومی زودگذر نیست و واقعاً سبک رهبری تحول‌آفرین اثربخش‌تر از سبک رهبری تعاملی است. تحقیقات دو دهه اخیر نیز بر اهمیت رهبری تحول‌آفرین در موفقیت سازمان‌ها صحه می‌گذارد؛ بنابراین، تعیین عوامل پیش‌بینی‌کننده این نوع رهبری ارزش فراوانی دارد. در این تحقیق، ابتدا هوش عاطفی مطرح گردیده و نتایج آن نشان داده شده است که هوش عاطفی و هر چهار بعد آن؛ یعنی خودآگاهی، خودتنظیمی، خودانگیزی و همدلی اثر معناداری بر رهبری تحول‌آفرین دارند.^۱

ضریب استاندارد رابطه علی میان هوش عاطفی و رهبری تحول‌آفرین در این پژوهش ۷۴٪ است که نشان می‌دهد، هوش عاطفی توان زیادی برای پیش‌بینی رهبری تحول‌آفرین

۱. هوش عاطفی (احساسی) استفاده هوشمندانه از عواطف و احساسات است که مجموعه‌ای از مهارت‌ها و خصایص فردی را دربر دارد؛ این ویژگی‌ها را مهارت‌های نامحسوس یا مهارت‌های درون‌فردی و بین‌فردی می‌نامند (قلی‌پور، ۱۳۸۶).

دارد. این امر نتایج تئوری‌ها و تحقیقات قبلی مبنی بر اثرگذاری هوش عاطفی بر رهبری تحول‌آفرین را تأیید می‌کند (برای مثال: وانگ و لا، ۲۰۰۲؛ هارتسفیلد، ۲۰۰۳؛ عابدی جعفری و مرادی، ۱۳۸۴).

رهبران تحول‌آفرین به جای دستور دادن از طریق الهام‌بخشی و ایجاد چشم‌انداز، دیگران را هدایت و در آنان ایجاد انگیزش می‌کنند. هوش معنوی به این رهبران کمک می‌کند که بتوانند با شناخت حالات احساسی و روانی دیگران، آنها را هم به لحاظ احساسی و هم به لحاظ فکری تحریک و ترغیب کنند تا به سمت چشم‌انداز حرکت کنند؛ همچنین، رهبر را کمک می‌کند تا نسبت به احساسات و اقدامات خود آگاه باشد و بنابراین، او بتواند به بهترین نحو از ارتباطات کلامی و غیر کلامی خود برای ایجاد تأثیر عمیق بر دیگران و در جهت بهبود سازمان بهره‌برد. با این توصیف کسی که دارای هوش معنوی است می‌تواند احساسات خود را مدیریت کند و در مجموع، از هوش عاطفی نیز برخوردار است؛ بنابراین، هوش معنوی همانند هوش عاطفی می‌تواند از مهم‌ترین الزامات رهبری به‌ویژه رهبری تحول‌آفرین قرار گیرد؛ چرا که، با توجه به نتایج تحقیقات این نوع از هوش تأثیر زیادی بر رهبری دارد. از این رو، هوش معنوی و چهار بعد آن (فتاحی، ۱۳۸۶ و فتاحی و فرهنگ، ۱۳۸۷) یعنی آگاهی، اعتماد، کل‌نگری و تجارب معنوی بر روی رهبری تحول‌آفرین اثرگذارند و با این حال، مطابق پیش‌بینی محققان (برای مثال: آمرام، ۲۰۰۵؛ هارتسفیلد، ۲۰۰۳؛ زهر و مارشال، ۲۰۰۰) این تأثیرگذاری بر سلامت روانی رهبران و چگونگی عملکرد آنان مشهود است. بر این اساس، نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که هوش معنوی اثر معنادار و قابل ملاحظه‌ای بر رهبری دارد. هوش معنوی در درجه اول باعث می‌شود که شخص بپرسد چرا در چنین موقعیتی قرار گرفته است. هوش معنوی با مرزها سروکار دارد، نه درون آنها؛ بنابراین، به جای هدایت شدن توسط موقعیت، خودش موقعیت را خلق و هدایت می‌کند. هوش معنوی کمک می‌کند تا دریابیم کدام اقدام‌ها یا کدام مسیرها معنادارتر از دیگری است. با کمک این هوش، رهبران جایگاه و اقدامات خود را در زمینه‌ای وسیع‌تر و معنادار ادراک می‌کنند و قادر خواهند بود که قواعد را جایگزین آن کنند و مرزها را تغییر دهند؛ بنابراین، طبیعی است که هوش معنوی را متغیری کلیدی در پیش‌بینی رهبری و اثرگذاری بر رهبری بدانیم. درحقیقت، همین ماهیت تحول‌آفرین هوش معنوی است که آن را از دیگر انواع هوش و به‌ویژه هوش عاطفی متمایز می‌کند.

نتیجه نهایی این تحقیق آن است که هوش معنوی به میزان زیادی می‌تواند امکان رهبری تحول‌آفرین را پیش‌بینی کند؛ بنابراین، با تقویت این نوع هوش می‌توانیم انتظار داشته باشیم

که ویژگی‌های رهبری در کارکنان و مدیران سازمان تقویت شود. پیش‌بینی محققان این تحقیق آن است که به دلیل قدرت اثرگذاری فوق‌العاده هوش معنوی بر متغیرهای مهم مدیریت همچون رهبری، انگیزش، خودکنترلی، قابلیت تغییر، ارتباطات، عملکرد و غیره، این متغیر به موضوعی مهم و بحث‌برانگیز در حوزه مدیریت و سازمان تبدیل خواهد شد (فرهنگی و دیگران، ۱۳۸۷).

هوش معنوی در رهبری با رویکرد دینی

در بررسی‌های دینی می‌توان نمادهای آموزشی معنویت و هوش معنوی در رهبری را به فراست دریافت نمود؛ در این خصوص، می‌توان از عمل حضرت عیسی (ع) نزد حواریون مثال زد؛ چه اینکه، آن حضرت با هدف آموزش هوش معنوی و ارتقای معنویت در بدنه اصلی رهبری، خطاب به حواریون خود می‌فرماید: «یا معشر الحواریین لی الیکم حاجةً أقصوها لی! قالوا: قُضیت حاجتک یا روح الله فقام فغسلَ اقدامهم؛ فقالوا: کنا نحنُ احقُّ بهذا یا روح الله» (کلینی، ۱۴۱۳، ج ۱). ای گروه حواریون! مرا نسبت به شما حاجتی است، آن را برایم برآورده کنید. آنان گفتند: ای روح الله، برآورده می‌شود پس آن حضرت بلند شد و پاهای آنان را شست (به آنان خدمت کرد) و آنان گفتند: یا روح الله، ما به این کار سزاوارتریم. در اینجا دیده می‌شود که حضرت عیسی (ع) که رهبر حواریون است و داناتر و آگاه‌تر از آنان و از نظر رتبه بالاتر از آنان است؛ از آنان حاجتی می‌طلبد و اجازه می‌خواهد که به آنها خدمت کند. سپس ادعای خویش را به زیور عمل می‌آراید و در مقابل آنها تواضع می‌کند و پای آنان را می‌شوید. حواریین با تصور اینکه چون از نظر رتبه پایین‌تر از رهبر خویش هستند، پس باید خدمت کنند و بیان می‌دارند که: ما سزاوارتر به خدمت هستیم. حضرت عیسی (ع) در پاسخ سخنی می‌فرماید که برای آنهایی که ادعای رهبری دارند، بسیار آموزنده است و در عین حال، به نیروها و بدنه رهبری ارزش‌های معنوی را تزریق می‌کند و معنویت را آموزش می‌دهد. ایشان می‌فرماید: «انَّ احقَّ الناسِ بِالْخِدمَةِ الْعَالَمِ؛ همانا سزاوارترین مردم به خدمت، فرد آگاه و دانشمند است» (کلینی، ۱۴۱۳، ج ۱).

آن حضرت با این سخن بیان می‌دارد که رهبر به دلیل آگاهی و دانایی‌اش شایسته‌تر و سزاوارتر به خدمت است، پس خدمتگزاری و خضوع و دارا بودن هوش معنوی از لوازم رهبری الهی است؛ سپس روش رهبری خود را بیشتر توضیح می‌دهد و خطاب به حواریین می‌فرماید: «انما تواضعتُ هکذا لکیما تتواضعوا بَعْدی فی الناس کتواضعی لکم» (کلینی، ۱۴۱۳، ج ۱).

همانا من نسبت به شما تواضع کردم تا بعد از من، شما نیز نسبت به مردم مانند من عمل کنید. همچنان که ملاحظه می‌شود، خدمت خالصانه توأم با تواضع که از شاخصه‌های رهبری معنوی است، در رهبری و عمل متواضعانه حضرت عیسی (ع) متبلور است؛ از این رو، مدیران و رهبران سازمان‌های دینی لازم است که با اقتباس از عمل و سیره رهبران الهی همچون حضرت عیسی (ع) به آموزش معنویت و ارتقای هوش معنوی در بین رهبران سازمانی همت گمارند و راهکارهای انتقال و ارتقای معنویت را در آنان بررسی و عملیاتی کنند.

با این توصیف، برای تقویت هوش معنوی پیشنهاد می‌شود که در سطوح عالی، میانی و عملیاتی، مدیران و رهبرانی معنوی انتخاب گردند و در جهت آموزش رهبری معنوی در سازمان، کارگاه‌هایی طراحی گردد؛ همچنین، می‌توان در مسیر تقویت معنویت به توانمندسازی معنوی منابع انسانی اقدام کرد. شاید بتوان پیشنهاد دیگری در این مسیر به این صورت مطرح ساخت که مدیران و رهبران سازمان‌ها در طراحی برنامه راهبردی خود، به تدوین و اشاعه استراتژی‌های معنوی بپردازند و با القای این مطلب که تمامی فعالیت‌ها لازم است که بر مبنای رضایت حق تعالی باشد و این استراتژی در مرئی و منظر کارکنان قرار گیرد و به آنان دیکته شود که: «کار فقط برای مدیر ازل» است که این استراتژی برگرفته از کلام وحی است؛ آنجا که آمده است: خداوند از پیامبرش حضرت محمد (ص) می‌خواهد که مردم را فقط به یک چیز؛ یعنی انگیزه الهی (کار فقط برای مدیر ازل) توصیه کند، چنانچه می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفُرَادَىٰ؛ بگو به امت، من به یک سخن شما را پند می‌دهم و آن سخن این است که شما خالص برای خدا دو نفر دو نفر با هم یا هر یک تنها قیام کنید. [انگیزه الهی داشته باشید]» (سبأ، ۴۶).

دانشمندان علوم قرآنی در تفسیر این آیه شریفه سخنانی مشابه دارند که انگیزه الهی داشتن در کار از آنها مستفاد می‌شود. مفسر بزرگ شیعی علامه طباطبایی، «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» را به «حرکت و قیام به خاطر خدا» تعبیر نموده است. (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱۶). طبرسی نیز در تفسیر آن بیان می‌دارد که: «معنای قیام ایستادن بر روی پاها نیست بلکه مراد از قیام، قصد اصلاح کردن و رفتن به سوی آن است» (طبرسی، ۱۴۰۸ق).

امام خمینی (ره) در تفسیر آیه فوق‌الذکر می‌فرماید: «اجتماعی و انفرادی قیام لله بکنید، انفرادی برای وصول به معرفت الله، اجتماعی برای وصول به مقاصد الله» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۲۶). منظور از قیام لله داشتن انگیزه الهی در کارهاست؛ اعم از اینکه فعالیت‌ها اجتماعی یا انفرادی باشند. با توجه به این برداشت که انگیزه الهی در انجام فعالیت‌های فردی و اجتماعی آدمی توصیه شده است، اگر رهبران و مدیران سازمان‌ها بتوانند خود را

مجهز به این مؤلفه مهم کرده و اخلاص در عمل داشته باشند، برای همین اخلاص، خداوند قلوب مؤمنین را در تسخیر آنان قرار می‌دهد و بدین سان محبوب دل‌ها می‌شوند؛ بدیهی است که پس از مزین شدن به این خصیصه، آنان منابع انسانی را در این مسیر هدایت و این استراتژی را به منابع انسانی دیکته می‌کنند و به عنوان راهبرد اصلی حرکت رهبران و کارکنان سازمان فرهنگ‌سازی می‌نمایند. این نوع معنویت باید مبتنی بر اصولی همچون عشق به هم‌نوع، یافتن معنا در کار، تفکر سیستمی و کل‌نگر، احساس تقدس در انجام همه امور، آگاهی و شکرگزاری برای موهبت‌های زندگی فردی و سازمانی، اجازه انجام تمرین‌های معنوی، جلسات بازبینی اقدامات سازمان به لحاظ معنوی و غیره باشد. نیروها نیز با اعتقاد و التزام به این استراتژی، خدمات‌حوری را سرلوحه خود قرار می‌دهند و نتایج روحی، کاری و عملکردی مثبت زیادی برایشان به ارمغان آورده می‌شود که به مواردی از آن اشاره می‌گردد:

۱. با التزام به استراتژی کار فقط برای مدیران؛ مدیران، رهبران و نیروها تفکر استراتژیک دارند و رویکردی راهبردی خواهند داشت؛
۲. مدیران و نیروها برای دور زدن مدیران مافوق تلاش نخواهند کرد؛
۳. مدیران و نیروها در انجام امور، استرس و پریشانی ندارند و از آرامش روحی برخوردار خواهند شد؛
۴. نیروها از تحسین، تمجید مدیران خوشحال نمی‌شوند و از ناراحتی و عتاب آنان در صورت انجام درست کارها دچار بیماری‌های روحی و روانی نمی‌شوند؛
۵. مدیران و نیروها با انتصاب به پست بالاتر خوشحال نمی‌شوند و با عزل دچار ناراحتی و استرس نمی‌گردند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های علمی در زمینه هوش معنوی و تأثیر آن بر سلامت روانی منابع انسانی نشان می‌دهد که این نوع از هوش تأثیر زیادی بر زدودن و کاهش استرس‌های روانی افراد دارد. سلامت روانی کسانی که دارای هوش معنوی بالایی هستند، مورد توجه محققان قرار گرفته است و در واقع، میان هوش معنوی و سلامت روانی منابع انسانی در سازمان رابطه معناداری وجود دارد؛ همچنین، رابطه هوش معنوی و رهبری نیز مورد توجه بوده است و مطالعات نشان می‌دهد که این رابطه مثبت است؛ بدین معنا که رهبران تحول‌آفرین از هوش معنوی بالایی برخوردار هستند. آنان در انجام کارها و فعالیت‌هایشان آرام و باطمینان می‌باشند و به دنبال تحول‌آفرینی و ترسیم چشم‌اندازند.

با استفاده از هوش معنوی رهبران است که آنان به حل مشکلات، با توجه به جایگاه، معنا و ارزش مشکلات می‌پردازند. هوشی که به کارها و فعالیت‌های مدیران معنا و مفهوم می‌بخشد و با استفاده از آن بر معنای عملکردشان آگاه می‌شوند. رهبران با هوش معنوی درمی‌یابند که کدام یک از اعمال و رفتارهایشان از اعتبار بیشتری برخوردار و کدام مسیر در زندگی بالاتر و عالی‌تر است تا آن را الگو و اسوه زندگی نیروها سازند. با مطالعات انجام‌شده می‌توان ادعا کرد که هوش معنوی یکی از توانایی‌های ذاتی و فطری در انسان است که همانند سایر هوش‌ها چنانچه مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند پرورش و توسعه یابد. به بیانی دیگر، هوش معنوی قابل توصیف، توضیح و اندازه‌گیری است. برای اندازه‌گیری این هوش می‌توان به سنجش مهارت‌ها و توانایی‌هایی که ناشی از این هوش است، پرداخت؛ افرادی که دارای هوش معنوی هستند، از ویژگی‌های منحصربه‌فردی برخوردارند. آنان قدرت مقابله با سختی‌ها، دردها و شکست‌ها را دارند و خودآگاهی در این افراد بالاست.

همچنین، درس گرفتن از تجربیات و شکست‌ها؛ توانایی ایستادگی در برابر جمع و هم‌رأی نشدن با عامه مردم؛ پرداختن به سجایای اخلاقی و اهمیت دادن به آنها؛ توانمند بودن در خودداری و کنترل خویش؛ از جمله ویژگی‌های آنهاست. با این توصیف، رهبران و مدیران لازم است تا برای ارتقای معنویت و انتقال و آموزش هوش معنوی در برنامه راهبردی خود استراتژی مناسب را تدوین نمایند و بستر مناسبی را برای عملیاتی کردن آن آماده سازند.

منابع

- اسماعیلی، علی و شایسته گودرزی (۱۳۸۶)، مبانی روان‌شناسی عمومی، تهران: شلاک.
- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵)، صحیفه امام (مجموعه ۲۲ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- بنخشان، نورمحمد (۱۳۸۸)، بررسی رابطه سلامت روان، هوش معنوی و افکار ناکارآمد در دانشجویان سیستان و بلوچستان.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۰)، نقد الفصوص فی شرح نقش الفصوص، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- خوارزمی، تاج‌الدین حسین (۱۳۷۷)، شرح فصوص الحکم، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم.
- سهرابی، فرامرز (۱۳۸۵)، «درآمدی بر هوش معنوی»، فصلنامه معنا، ویژه‌نامه روان‌شناسی دین، ش ۲.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه.
- عابدی جعفری، حسن و محمد مرادی (۱۳۸۴)، «بررسی رابطه بین هوش عاطفی و رهبری تحول‌آفرین»، دانش مدیریت، ش ۷۰، ص ۶۳-۸۰.
- عراقی، فخرالدین (۱۳۸۴)، لمعات به همراه سه شرح از قرن هشتم هجری، تهران: مولی.
- عظیمی، سیروس (بی‌تا)، اصول روان‌شناسی عمومی، تهران: دهخدا.
- غباری‌بناب، باقر و همکاران (۱۳۸۶)، «هوش معنوی»، فصلنامه اندیشه نوین دینی، ش ۱.
- فتاحی، مهدی (۱۳۸۶)، اثرات معنویت در محیط کار بر رفتار شهروندی سازمانی و ارتباط آن با کیفیت خدمات و وفاداری مشتری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- فتاحی، مهدی و علی‌اکبر فرهنگی (۱۳۸۷)، هوش معنوی، وحدت بخش دیگر انواع هوش. مدیریت و توسعه.
- قلی‌پور، آرین (۱۳۸۶)، مدیریت رفتار سازمانی، تهران: سمت.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۳)، الکافی، بیروت: دارالاضواء.
- گنجی، حمزه (۱۳۸۶)، روان‌شناسی عمومی، تهران: ساوالان.

- معلمی، صدیقه (۱۳۸۸)، هوش معنوی و سلامت روانی در افراد معتاد و غیر معتاد، [بی‌جا]: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- میلائی‌فر، بهروز (۱۳۸۳)، روان‌شناسی کودکان و نوجوانان استثنائی، تهران: قومس.
- Amram, Joseph (Yosi) (2005), *Intelligence Beyond IQ: The Contribution of Emotional and Spiritual Intelligences to Effective Business Leadership*, Institute of Transpersonal Psychology.
- Armenio Rego, Miguel Pina E. Cunha (2008), "Workplace Spirituality and Organizational Commitment: An Empirical Study", *Journal of Organizational Change Management*, vol.21, no.1, pp.53-75.
- Emmohs, R. A. (2000), *Is Sprituality an Intellegence? Motivation, Cognition and Psychology of Altincate Concern*.
- George, M. (2006), *Practical Application of Spritual Inteligence in the Work Place Human Resourse Management Interhational Digest*.
- Hinnells, John't (1995), *A New Dictionouy of Religions Black Well*.
- Johnson, P. (1999), *Organizational Benefites of Hawing Emotionalty Intellegent Managers and Employees, The Jourhal of Work Place Learning*.
- Jung, C. G. (1938), *Psychology and Religion*, In *Collected Works*, vol.11 (2nd ed.), 1969, Originally Published in 1938, London: Rutledge & Keganpaul, pp.3-105.
- Jung, C. G. (1968), *Psychology and Alchemy*, In *Collected Words*, vol.12 (2nd ed.), London: Rutledge & Keganpaul.
- Litchfield, Bruce (1999), *Spiritual Intelligence*, Illini Christian Faculty and Staff, www.Uiuc-icfs.org.
- McMullen, B. (2003), *Spiritual Intelligence*, www.Studentbmj.com.
- Nasel, D. D. (2004), *Spiritual Orientation in Relation to Spiritual Intelligence: A Consideration of Traditional Christianity and New Age/Individualistic Spirituality*, Unpublished Thesis, Australia: The University of South Australia.
- Santos, E. Severo (2006), *Spiritual Intelligence; What is Spiritual Intelligence? How it Benefits a Person?*, www.Skopun.Files.Wordpress.Com.

- Sisk, D. (2008), *Engaging the Spritual Intelligence of Ciften Students*.
- Vaughan, F. (2003), "What is Spiritual Intelligence?", *Journal of Humanistic Psychology*, 42(2).
- Wigglesworth, C. (2004), *Spiritual Intelligence and Why it Matters*,
www.consciouspursuits.com.
- Zohar, D. & I. Marshall (2000), *SQ-Spiritual Intelligence, The Ultimate Intelligence*,
London: Bloombury.